



المنار الجديد

سرشناسه: هاروی، دیوید، ۱۹۳۵ - م. Harvey, David
عنوان و نام پدیدآور: مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی / نویسنده دیوید هاروی؛ ترجمه حسین رحمتی.
مشخصات نشر: تهران: افکار جدید، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۲۹۰ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۷۴-۳۳-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Marx, capital and the madness of economic reason .
موضوع: مارکس، کارل، ۱۸۸۳ - ۱۸۱۸ م. . سرمایه [Marx, Karl, 1818-1883 . Kapital]
موضوع: سرمایه [Capital]
موضوع: اقتصاد مارکسیستی [Marxian economics]
شناسه افزوده: رحمتی، حسین، ۱۳۶۷-، مترجم
رده بندی کنگره: ۵۰۱HB
رده بندی دیویی: ۴۱۲/۳۳۵
شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۹۱۶۲۱
وضعیت رکورد: فیبا

Marx, capital and the madness of economic reason

David Harvey

مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی

مجموعه اقتصاد سیاسی - ۶

نویسنده: دیوید هاروی

با مقدمه اختصاصی باب جسون بر ترجمه فارسی

مترجم: حسین رحمتی



مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی مجموعه اقتصاد سیاسی - ۶






نویسنده: دیوید هاروی
با مقدمه اختصاصی باب جسوپ بر ترجمه فارسی
مترجم: حسین رحمتی

نمونه خوان: سروین هنرور
نمایه ساز: زهرا صدقی
ناظر فنی چاپ: مینا مغانلو
دبیر گرافیک: سیده سمانه حسن زاده

چاپ و صحافی: پردیس دانش
تیراژ: ۳۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۷۴-۳۳-۰

نشانی: تهران، خیابان نواب صفوی شمال، نبش آذربایجان، جنب ایستگاه
متروی نواب، برج گردون، ورودی شمال، طبقه نهم، واحد ۹۰۳
کدپستی: ۱۳۱۹۶۵۳۸۸۶
تلفن دفتر و دورنگار: ۰۲۱۶۶۳۸۳۳۱۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

 nashrefkar@gmail.com
 @nashrafkar
 nashrefkar
 Fidibo.com/nashrefkar
 Taaghche.ir/nashrefkar

From: Harvey, David <DHarvey@gc.cuny.edu>

Date: Tue, Nov 27, 2018 at 5:58 AM

I have just been informed of your plans to translate the book on Marx, Capital and the Madness of Economic Reason into Persian and I am delighted to give you enthusiastic personal permission to do so.

david harvey

مطلع شدم که شما قصد دارید کتاب مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی را به فارسی برگردانید. اجازه شخصی ترجمه کتاب را با خرسندی و اشتیاق به شما می‌دهم.

دیوید هاروی

دختران دشت!
دختران انتظار!
دختران امید تنگ
در دشت بیکران
و آرزوهای بیکران
در خلق‌های تنگ!
دختران خیال آلاچیق نو
در آلاچیق‌هایی که صد سال!

تقدیم به دل‌سا و دخترکان سرزمینم

فهرست مطالب



۱	پیش‌گفتاری بر ترجمه فارسی مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی.....
۱۱	پیش‌درآمد.....
۱۷	فصل نخست: تجسم سرمایه به‌مثابه ارزش در حرکت.....
۲۰	ارزش در حرکت.....
۲۴	سرمایه در شکل پولی.....
۲۵	تولید کالاها و تولید ارزش اضافی.....
۲۹	تحقق ارزش در شکل پولی.....
۳۱	توزیع ارزش در شکل پولی.....
۳۱	کار مزدی.....
۳۳	مالیات‌ها و عشریه‌ها.....
۳۶	توزیع در بین جناح‌های متنوع سرمایه.....
۳۹	نیروهای پیش‌برنده ارزش در حرکت.....
۴۳	فصل دوم: سرمایه، کتاب.....
۴۴	جلد یکم.....
۴۷	جلد دوم.....
۵۳	جلد سوم.....

الف. توزیع ارزش میان سرمایه‌داران منفرد	۵۳
ب. صاحبان سرمایه صنعتی در حکم یک فراکسیون طبقاتی	۵۵
پ. صاحبان سرمایه بازرگانی	۵۵
ت. موجران و رانت	۵۶
ج. بانکداری، نهادهای مالی	۵۸
چ. گردش سرمایه بهره‌بر	۶۳
تمامیت سرمایه	۶۶
یادداشتی دربارهٔ مناسبت سیاسی	۶۹
فصل سوم: پول در حکم بازنمایانگر ارزش	۷۵
فصل چهارم: ضد ارزش: نظریهٔ ارزش‌کاهی	۹۹
اقتصاد مبتنی بر بدهی	۱۰۷
وزن مردهٔ کار نامولد	۱۱۷
سیاست بی‌واسطهٔ ضد ارزش	۱۱۹
فصل پنجم: قیمت‌های بدون ارزش‌ها	۱۲۷
فصل ششم: مسألهٔ فناوری	۱۴۳
فصل هفتم: فضا و زمان ارزش	۱۶۵
۱. زمان و فضای مطلق	۱۷۹
۲. زمان فضای نسبی	۱۸۰
۳. زمان فضای رابطه‌ای	۱۸۱
فصل هشتم: تولید رژیم‌های ارزش	۱۹۷
فصل نهم: جنون عقل اقتصادی	۲۲۱
پی‌گفتار	۲۶۳
نمليه	۲۶۷

دنیای دیوانه! شاهان دیوانه! چه همسازی دیوانه‌ای!

...

و آن نجیب‌زاده خوش‌رو، که متاع را به نشاط می‌آورد.

متاع، این رسم دنیا

دنیایی که خود به نیکی در توازی است

که می‌تواند حتی بر زمین نیز بگسترد.

تا زمانی که این برتری، این روند فرومایه

این نوسان جنیده، این متاع

تمام بی‌تفاوتی‌ها را سرنگون می‌کند

و نیز هر سویه و هر فرجام و هر روند و هر نیتی را.

و همین رسم، این متاع

این روسپی، این دلال، این واژه تغییریابنده

...

و چرا این متاع را نکوهش کنم؟

زیرا که او مرا همراهی نکرده است هنوز.

نه از آن رو که قدرت مشقت کردن دستم را دارم

آن‌گاه که فرشته زیبایش کف دستم را می‌فشارد،

اما، دستم که هنوز بدو نرسیده

چون گدایی مفلس متکی بر توانگران است.

پس تا زمانی که گدا باشم، متکی بر آنان می‌مانم

و می‌گویم در توانگر شدن هیچ گناهی نیست.

و گاه توانگر بودن فضیلت من آن خواهد بود

که بگویم هیچ فسادى جز در گدایی نیست.

شاهان چون از بهر متاع دست از ایمان می‌کشند

تو ای بهره‌وری! خدای من باش! چرا که می‌پرستدمت!

ویلیام شکسپیر، پادشاه جان

پیش‌گفتاری بر ترجمه فارسی مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی باب جسوپ^۱

کتاب حاضر اندیشه مارکس را بیشتر در قالب اندیشه‌های ناکامل، مجموعه‌ای از یادداشت‌ها، پیش‌نویس‌ها و نیز آثار منتشرشده به تصویر می‌کشد تا متنی نهایی. هاروی معتقد است که سرمایه، گروندریسه، گامی در نقد اقتصاد سیاسی و آثار مقدماتی مارکس به دروازه‌گشوده‌ای می‌ماند که با عبور از آن، می‌توانیم در مشکلات بنیادین دنیای معاصر هرچه بیش‌تر غور کنیم. او تأکید می‌کند که نقد مارکس متوجه شیوه سرمایه‌داری تولید به‌طور عام و جنون عقل اقتصادی سرمایه‌داری است و نه صرفاً سرمایه‌داری سده نوزده؛ اما آلمانی‌ها در آن‌زمان احتمالاً قادر نبودند تمام توسعه‌های بعدی سرمایه‌داری را پیش‌بینی کنند. سهمداشت‌های کلیدی هاروی عبارت‌اند از: الف- او مفهوم سرمایه مارکس و قوانین مدعایی حرکتش را واکاوی می‌کند؛ قوانینی که در مفهوم «ارزش در حرکت» فهم می‌شوند، حرکتی که با گسترش مداومش یک ماریچ را تشکیل می‌دهد، و ب- هاروی جنون نهفته در گردش اقتصادی سرمایه‌داری و تناقض‌هایی را که از پی‌اش می‌آیند، نمایان می‌کند. او از این رهگذر، به تدریج ناعقلانیت‌های هرچه عمیق‌تر و عمیق‌تر و «شکل‌های دیوانه‌وار» پنهان در اندیشه سیستمی و برنامه سیاسی بورژوازی را که بناست ما را به اتوپیای زندگی روزمره برساند، بر ملا می‌کند. به‌ویژه اینکه، همان‌طور که مارکس کشف کرد، آنتاگونیسم‌های فزاینده میان ارزش و بازنمایانگرهای پولی‌اش بر آتش جنون عقل اقتصادی می‌دمند. (۲۰۱۷: ۱۷۵)

هاروی با وجود پذیرش ادعای مارکس در جلد یکم سرمایه مبنی بر اینکه «سرمایه

1. Bob Jessop

یک چیز نیست، بلکه رابطه‌ای اجتماعی میان اشخاص است که به وساطت چیزها مستقر شده است» (مارکس، ۱۹۹۶: ۷۵۳)، استدلال می‌کند که ارزش رابطه‌ای اجتماعی و پول همانا تجلی و بازنمایانگر مادی این رابطه اجتماعی است. هاروی همچنین تناقض‌های اقتصادی و فراقصدی موجود در رابطه سرمایه‌ای را که در صورت‌بندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری مستترند، تحلیل می‌کند. تمامیت حاصله شامل مارپیچ ارزش در حرکت و برساختن و از نو برساختن پی‌درپی ارزش‌های فراگیرتر سیاسی، فرهنگی و زیبایی‌شناختی است. هاروی تأکید می‌کند که چطور مراحل مختلف این تمامیت مستلزم و نیز حاکی از همدیگرند. درحالی‌که هر مرحله خودآیین و مستقل است، تمام مراحل زیرنهیست حرکت تمامیت‌اند، حرکتی که هیچ رانه اولیه‌ای ندارد و فقط بر برهم‌کنش‌های پیش‌بینی‌مندی متکی است.

هاروی برخی از روایت‌های متقدم‌ترش از سه مجلد سرمایه را بدون آنکه در دام تکرار صرف بیفتد، خلاصه می‌کند و نشان می‌دهد که چطور سه مجلد سرمایه به‌طور یک سویه بر جنبه‌های متفاوت رابطه سرمایه‌ای تمرکز می‌کنند. جلد یکم سرمایه با کنار گذاشتن مسأله تحقق ارزش در [فرایند] گردش سرمایه، به مسأله ارزش‌افزایی می‌پردازد. در جلد یکم، که بر این فرض مبتنی است که انباشت بی‌پایان است، زمان‌مندی خطی و پیش‌رونده است. البته مارکس نیک آگاه است که «درحالی‌که «خالق ارزش» کارزنده است، این گردش سرمایه است که ارزش را محقق می‌کند» (۱۹۶۹: ۵۴۳). با این حال، وحدتی که ضرورتاً میان تولید و تحقق شکل می‌گیرد «وحدتی متناقض» (همان) است. جلد دوم به زمان‌مندی‌های متعدد موجود در دورپیمایی سرمایه و تحقق ارزش می‌پردازد. در این جلد زمان‌مندی دوری است. در عوض، جلد سوم به توزیع ارزش تحقق‌یافته میان جناح‌های مختلف سرمایه می‌پردازد و تمامیت صورت‌بندی اجتماعی سرمایه‌داری را بررسی می‌کند. هاروی در اینجا به عسریه و مالیات نیز اشاره می‌کند؛ همان موضوعاتی که مارکس آن‌ها را بررسی نکرد، زیرا در نظر داشت این موضوعات را در جلد چهارم از مجموعه کتاب‌های شش‌جلدی سرمایه که در گروندریسه (نگاه کنید به Oakley, 2007) مطرح کرد، بررسی کند. بدین معنا، زمان‌مندی جلد سوم ارگانیک و مارپیچی است. هاروی تلاش می‌کند

نشان دهد که تحلیلش از تمامیت [سرمایه] و توجه ویژه‌اش به نقش سرمایه بهره‌بر^۱ به‌عنوان «سرمایه مشترک یک طبقه» با شرایط کنونی ما مناسبت دارد (Marx, 1976: 366). او جنبه‌های فضایی-زمانی انباشت سرمایه را به‌عنوان یک تمامیت بررسی می‌کند، از جمله این که چطور ترفندهای فضایی^۲ گرایش‌های بحران‌زا را جابه‌جا می‌کنند. هاروی دو ایده جدید نیز مطرح می‌کند: دیالکتیک ارزش و ضد ارزش و روایت چند-دقیقه‌ای از تمامیت. روایت چند-دقیقه‌ای از تمامیت تلاش برای یافتن یک راننده اولیه برای انباشت سرمایه را منتفی می‌کند. من در قسمت پایانی خلاصه‌وار به این نوآوری‌های هاروی می‌پردازم.

هاروی نظریه کار پایه ارزش را رد می‌کند. بر اساس این نظریه، نیروی کار نه یک کالای موهوم بلکه یک کالای واقعی است. به باور هاروی، ارزش نیروی کار را هزینه‌های بازتولید نیروی کار مطابق استاندارد معینی از زندگی تعیین می‌کند. همان‌طور که مارکس گفت، ارزش نیروی کار محتوی عنصری تاریخی و اخلاقی است و پیکار طبقاتی در شرایط مشخص انباشت سرمایه است که آن را تعیین می‌کند. در این رابطه، هاروی جانب دایان السون^۳ را می‌گیرد. السون به جای نظریه کار پایه ارزش، نظریه ارزش پایه کار را پیش کشید. به باور السون شیوه سرمایه‌داری تولید در واقع تعمیم شکل کالایی به نیروی کار است. این بدان معناست که نیروی کار قیمتی (مزد) دارد که دورپیمایی سرمایه را وساطت می‌کند، اما به موجب آن، به یک کالای واقعی تولیدشده در چارچوب روابط سرمایه‌دارانه تولید تبدیل نمی‌شود (Elson, 1979).

هاروی دورپیمایی سرمایه را به‌منزله فرایندی تحلیل می‌کند که شامل ارزش‌افزایی در سرمایه‌صنعتی (یا تولیدی)، تحقق ارزش از مجرای مبادله کالایی و توزیع ارزش در میان جناح‌های مختلف سرمایه (به‌علاوه عشیره و مالیات) و سرمایه‌گذاری مجدد سودهای

1. interest-bearing capital

۲. spatial fixes: اصطلاح «ترفند» معنای دوگانه‌ای در بحث هاروی دارد. سهم معینی از کل سرمایه برای دوره زمانی نسبتاً طولانی (بسته به طول عمر فیزیکی و اقتصادی) در شکلی فیزیکی به معنای واقعی کلمه به زمین می‌چسبد و در و بر روی آن تثبیت می‌شود. برخی از مخارج اجتماعی نیز (مانند آموزش عمومی یا نظام خدمات درمانی) به‌واسطه تعهدات حکومت سرزمین‌مند و از حیث جغرافیایی تحرك‌ناپذیر هستند. از سوی دیگر، «ترفند» فضایی-زمانی (spatio-temporal fix) استعاره‌ای است از راه‌حلی خاص برای بحران‌های سرمایه‌داری و آن عبارت است از: گسترش جغرافیایی و به تعویق انداختن زمانی. ۴.

3. Diane Elson

حاصله برای به دست آوردن ارزش اضافی هرچه بیشتر می شود. ارزش میان جناح های مختلف در قالب سود سرمایه صنعتی، سود سرمایه بازرگانی، رانت/اجاره زمین و سایر منابع انحصاری شده و نیز بهره بر سرمایه بهره بر توزیع می شود. نحوه توزیع به سازمان اقتصادی و سیاسی و نیز ترکیب دورپیمایی سرمایه بستگی دارد. رقابت میان سرمایه ها برای پیشینه سازی سود منجر به مسابقه سازمانی و تکنولوژیک برای دست یابی به نوآوری می شود. تلاش برای پیشینه سازی سود منجر به ترکیب ارگانیک فزاینده سرمایه می شود و این خود به گرایش کاهنده نرخ سود می انجامد، زیرا فقط نیروی کار ارزش خلق می کند، امری که منجر به ایجاد بحران می شود. بحران ها را به چند روش می توان حل کرد: الف- تخریب و نابودی فیزیکی ارزش های مصرفی؛ ب- استهلاک پولی اجباری ارزش های مبادله ای؛ و ج- ارزش زدایی توأمان ارزش ها به مثابه یگانه راه «عقلانی» برای غلبه بر ناعقلانیت اضافه انباشت. هر کدام از این شکل ها - ارزش مصرفی، ارزش مبادله ای و ارزش - در معرض شکل خاصی از نفی قرار دارد. یک شکل به طور خودکار بر شکل دیگر دلالت ندارد (Harvey, 2017 :86).

از نگاه هاروی پول تقریباً چیزی جز «شکل تجلی» یا «بازنمایانگر» ارزش نیست. پول و ارزش مستقل از یکدیگرند، اما با درهم تنیدگی دیالکتیکی دارند. نظام اعتباری زمان بندی های متعدد سرمایه را بر اساس نرخ های بهره در طول زمان تنظیم می کند. پول و اعتبار حرکت سرمایه به عنوان ارزش در حرکت را تسهیل می کنند و با ارزش درمی آمیزند و پیکربندی تاریخی مشخصی را تشکیل می دهند. این منجر به شکل گیری رژیم های ارزش منطقه ای می شود که در قالب یک موزاییک در بازار جهانی به جای «همچنان در حال پدیداری» نوشته شود، پدیدار شونده با یکدیگر چفت و بست می شوند؛ بازاری که هم مقدمه تاریخی انباشت سرمایه و هم نتیجه آن است. با ظهور سرمایه بهره بر، «سرمایه همچون منبع اسرارآمیزی به نظر می آید که خودش خالق خودش است، یعنی منبع افزایش خودش است» (Marx, 1998 :389). سرمایه شکل بتواره $M-M'$ یعنی ارزش خودارزش افزا یا پول پول زار را به خود می گیرد. بنابراین، سرمایه بهره بر از تولید صنعتی و شکل ارزش (که اساساً بناست آن را بازنمایی کند) مستقل می شود. مالیه مستقیماً سرمایه پولی، اعتبار و شکل های

موهوم سرمایه خلق شده درون نظام اعتباری را بده بستان می‌کند. مالیه می‌تواند خارج از دورپیمایی سرمایه صنعتی، از جمله در سرمایه موهوم (برای مثال، اوراق قرضه دولتی، آثار هنری و ابزار مشتقه‌ها)^۱ که درآمدهایی بالاتری دارند، سرمایه‌گذاری شود. این امر تناقض دیگری را ایجاد می‌کند، زیرا سرمایه می‌کوشد از طریق سرمایه‌گذاری در حوزه‌هایی که در آن‌ها هیچ ارزش یا ارزش اضافی تولید نمی‌شود، سود پولی‌اش را بیشینه کند.

در این باره، هاروی معتقد است که «از نظر مارکس ارزش فقط در رابطه با ضد ارزش وجود دارد» (۲۰۱۷: ۷۳). او این صورت‌بندی شگفت را به یاری فیزیک و رابطه بین ماده و ضد ماده که برای تفسیر فرایندهای فیزیکی بنیادین به کار می‌روند، توجیه می‌کند. قوانین فرگشتی سرمایه نیز بر رابطه نمایان‌شونده^۲ میان ارزش و ضد ارزش استوارند. این را می‌توان در امر مبادله مشاهده کرد، زیرا یک کالا باید برای مصرف‌کننده‌اش ارزش مصرفی داشته باشد و برای فروشنده‌اش ارزش غیر مصرفی یا به تعبیری، برای فروشنده ارزش مصرفی کالا همان ارزش مبادله‌ای آن است. امکان بحران در بطن نیاز به فروش کالاها نهفته است. این بدان معناست که کالاهایی که کار اضافی را متجسد می‌کنند، ممکن است بی‌خریدار بمانند؛ و حلقه خرید و فروش از هم بگسلد. این امر در تناقض ارزش مبادله‌ای ارزش مصرفی، یا تناقض پول و کالا متجلی می‌شود (Marx, 1969: 509). «با این حال، نمی‌توان گفت که شکل انتزاعی بحران علت بحران است. برای پی بردن به علت بحران باید فهمید که چرا شکل انتزاعی [وقوع] بحران، یعنی امکان بحران، از امکان به فعلیت می‌رسد.» (Marx, 1969: 515).

هاروی در سراسر کتاب پیش رو تلاش می‌کند این پرسش را از زاویه تمایز میان ارزش و ضد ارزش بررسی کند. به باور هاروی، ریشه ارزش‌زدایی عمومی از سرمایه در ناتوانی از حفظ شتاب معینی از گردش سرمایه در تمام مراحل مختلف تولید، گردش و توزیع است و همین منجر به بروز مشکلات و اختلالات متعددی می‌شود. بحران‌ها در صورتی شکل می‌گیرند که کالاها در انبارها تلنبار شوند؛ پول برای بازه زمانی بلندتر از آن‌چه ضروری است، خرج نشود؛ در طول تولید، کالاها مدت‌ها در انبار نگه‌داری شوند؛ و غیره. بنابراین، سرمایه‌داران اسیر نبردی

۱. derivatives: به قراردادی بین دو یا چند طرف گفته می‌شود که ارزش آن، به یک دارایی مالی توافقی شده (دارایی پایه) وابسته است. برای مطالعه بیشتر نگاه شود به:

<https://www.bourseinness.com/dictionary/derivative-contract>

2. unfolding

بی‌امان نه‌تنها برای تولید ارزش بلکه برای مقابله با نفی بالقوه ارزش‌ها هستند. عبور از تولید به تحقق، نقطه عطفی در کل [فرایند] گردش به شمار می‌رود. در این نقطه است که این نبرد تعیین تکلیف می‌شود. عبور از تولید به تحقق نقشی کلیدی در تعریف و تضمین آینده سرمایه دارد، زیرا برای ترویج ارزش‌افزایی، ضدارزش را نقد می‌کند (Harvey, 2017: 74-78).

نیروی محرکه دیالکتیک ارزش ضد ارزش از اتکای فزاینده به تأمین مالی از راهی بدهی مثلاً از طریق ورود جریان‌های گسترده‌تر سرمایه بهره‌بر به فرایند گردش گرفته می‌شود. «شکل‌گیری و گردش سرمایه بهره‌بر در واقع همان گردش ضدارزش است» (Harvey, 2017: 83). سرمایه بهره‌بر «ریشه هر نوع شکل دیوانه‌واری است» (Harvey, 2017: 174). اینجاست که جنون عقل اقتصادی زمام امور را از طریق خلق ضدارزش و ترویج بیگاری در قبال بدهی^۱ به دست می‌گیرد» (Harvey 2017: 203).
توسل سرمایه منفرد به بدهی به جای سرمایه‌گذاری پس‌اندازهایش مستلزم تولید در آینده است تا بدهی بازپرداخت شود (Harvey, 2017: 84). ضدارزش باید خلق شود تا تولید ارزش را به پیش براند. این امر را می‌توان برای مثال در ساخت زیرساخت‌ها در شهرها دید. برای نمونه، «چین افسار از قدرت ضدارزش برمی‌دارد تا تولید ارزش را افزایش دهد تا کار اضافی تا جای ممکن جذب شود. اما در نقطه معینی، خلق بدهی و نیز شک و تردیدها درباره اینکه آیا ارزش آتی بازپرداخت بدهی را توجیه کند، مطرح می‌شود. مدیریت این تناقض و گرایش‌های بحران‌زایش بر عهده «شبکه حکومت‌مالیه» است. مأموریت این شبکه عبارت است از تنظیم و کنترل نظام بانکداری خصوصی به نفع سرمایه به‌سان یک کل. (Harvey, 2017: 203)

برخلاف دوره‌ای که مارکس در آن قلم می‌زد، یعنی زمانی که شمش طلا ارزش جهانی و نقطه مرجع ارزش‌افزایی بود، دلار از اعتبار افتاده است. این نشان می‌دهد که دلار شأن هژمونیک خود را (که به رژیم طلا-دلار گره خورده بود) از دست داده است و ایالات متحد برای تأمین مالی تجارت جهانی، باید جهان را غرق در دلار کند (رجوع شود به Aglietta, 1986). این منجر به بروز تناقض میان خلق بدهکاری برای رسیدن به سود

۱. debt peonage: نقد کردن بدهی از طریق کار کشیدن از بدهکار. م.

و نقدکردن بدهی در شبکه‌های توزیعی می‌شود. شبکه حکومت‌مالیه (که هم‌اکنون از فدرال رزرو و خزانه‌داری ایالات متحده تشکیل شده و از حمایت صندوق بین‌المللی پول و سایر بانک‌های مرکزی بزرگ برخوردار است) این تناقض را به نفع سرمایه به مثابه یک کل مدیریت می‌کند (Harvey, 2017: 169).

نوآوری دیگر کتاب مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی این است که جبرگرایی تکنولوژیک را رد می‌کند. باورمندان به جبر تکنولوژیک معتقدند توسعه نیروهای تولیدی بر روابط اجتماعی تولید اولویت دارد. به اعتقاد هاروی، انباشت سرمایه هیچ رانه اولیه‌ای ندارد - نه نیروهای تولیدی و نه روابط اجتماعی، هیچ‌یک رانه اولیه انباشت سرمایه نیستند. او هفت دقیقه از رابطه سرمایه‌ای را مطرح می‌کند - تکنولوژی‌ها، رابطه با طبیعت، روابط اجتماعی، شیوه تولید مادی، زندگی روزمره، برداشت‌های ذهنی و چارچوب‌های نهادی. فرگشت پیوسته این دقایق درون تمامیت روابط اجتماعی را گردش پیوسته سرمایه که به مانند موتور این تمامیت است، به پیش می‌راند. انکشاف‌هایی که درون هر کدام از این دقایق رخ می‌دهند (این دقایق هر یک خودآیین و مستقل‌اند، اما در عین حال با یکدیگر همپوشانی دارند و گره‌خوردگی رابطه‌ای دارند) تمامیت را در یک جهت مشخص به پیش می‌رانند. به همین منوال، سرکشی و سکون هر دقیقه‌ای می‌تواند مانع دگرگونی‌هایی شود که در جایی دیگر رخ می‌دهند (Harvey, 2017: 113).

خواندن کتاب مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی دشوار است، زیرا می‌کوشد آمیزه‌ای از مقولات کلیدی مارکس، تناقض‌های مستتر در فرایند ارزش‌افزایی و تحقق، زمان‌فضامندی‌های انباشت و روایتی از بحران‌ها و چالش‌های دنیای معاصر را به تصویر بکشد. وقتی هاروی تلاش می‌کند تا امر «واقعی-انضمامی» را به مثابه ترکیب انضمامی عوامل تعیین‌کننده چندگانه شرح دهد، چندین مرتبه دچار تکرار مکرر برخی از مضامین می‌شود. (Marx, 1973: 101). برای نمونه، نگاه کنید به تحلیل او از هفت دقیقه رابطه سرمایه‌ای موجود در تمامیت سرمایه که نشان می‌دهد که چطور نیروهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی و نیز دیالکتیک ارزش‌افزایی و تحقق، عوامل تعیین‌کننده چندگانه‌ای هستند که انباشت سرمایه را به پیش می‌رانند. با این حال، ورود دیالکتیک ارزش-ضد ارزش

یک فاکتور پیچیده‌کننده است. ارزش-ضد ارزش را نمی‌توان در قالب یک تمایز صرف گنجانند. این دیالکتیک به خوبی با دیالکتیک ارزش‌افزایی-تحقق کار می‌کند. دیالکتیک ارزش‌افزایی-تحقق استدلال‌های مطرح در جلد دوم سرمایه پیوند می‌زند. هاروی این دیالکتیک را آن‌قدر پیش می‌برد تا سایر گرایش‌های موجود در انباشت سرمایه را نیز در بر گیرد:

چنین مقاومتی در نقطه تولید یا پیکارها بر سر کالایی‌سازی اجناس ضروری مانند آب، آموزش و خدمات درمانی. هاروی همچنین بدهی را «شکل حیاتی ضد ارزش» می‌داند. به نظرم این تعبیر به راستی شگفت‌انگیز است. او در نهایت چند نوع کار نامولد را نیز به این آمیزه اضافه می‌کند. تا انتهای فصل، مقوله ضد ارزش چنان لغزنده و فربه می‌شود که دیگر نمی‌توان آن را مانند مقوله انباشت از راه سلب مالکیت (که هرچند به اندازه مفهوم ضد ارزش فشرده بود، ولی تمرکزگاه بهتری داشت) به‌طور گسترده به خدمت گرفت (Green, 2018).

من با ارزیابی پت گرین^۱ موافقم. انگاره «ضد ارزش» استعاره مفیدی است که هاروی آن را به قیاس از مفهوم «مادم‌ضدماده» در فیزیک وام می‌گیرد، اما این انگاره را بیش از حد به کار می‌بندد. مفهوم «ضد ارزش» از وحدت متناقض و مسأله‌ساز ارزش‌افزایی-تحقق پرده برمی‌دارد، اما آن‌قدر «فربه و لغزنده» می‌شود که از حیث نظری از اعتبار می‌افتد. با این همه، کتاب مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی یافته‌های درخشانی دارد و جنون عقل اقتصادی را در عصر سلطه انباشت سرمایه و به‌ویژه حاکمیت سرمایه بهره‌بر و مجموعه مالی-حکومت به تصویر می‌کشد.

- Aglietta, Michel (1986) *La fin des devises-clés*, Paris: La Découverte.
- Elson, Diane (1979) 'The value theory of labour', in idem, ed., *Value: The Representation of Labour in Capitalism*, London: CSE Books, 115–80.
- Green, Pete (2018) 'On the recent (2018) debate over value theory between David Harvey and his critics', <https://readingsofcapital.com/2018/05/03/a-debate-on-value-theory-guest-post-by-pete-green/>
- Harvey, David (2017) *Marx, Capital and the Madness of Economic Reason*, London: Profile Books.
- Marx, Karl (1969) *Theories of Surplus Value, volume 2*, London: Lawrence & Wishart.
- Marx, Karl (1973) 'Introduction', *Grundrisse*, Harmondsworth: Penguin, 81–111.
- Marx, Karl (1975) *Capital, volume I*, Marx-Engels Collected Works, vol. 35, London: Lawrence & Wishart.
- Marx, Karl (1976) *Capital, volume III*, Marx-Engels Collected Works, vol. 37, London: Lawrence & Wishart.
- Oakley, Allen (2007) 'What is *Capital*?', *History of Economics Review* 45(1) 82-94.
- Wikipedia (2020) 'David Harvey', https://en.wikipedia.org/wiki/David_Harvey

پیش‌درآمد

مارکس^۱ در تمام عمر خویش به‌طور حیرت‌آوری کوشید تا طرز کار سرمایه را فهم کند. او شیفته این بود که دریابد چطور آنچه «قوانین حرکت سرمایه» می‌نامید، بر زندگی روزمره مردم عادی اثر می‌گذارد. او پیوسته در پی آن بود که از شرایط نابرابر و بهره‌کشانه‌ای بردارد که در مرداب نظریه‌های خودستایانه طبقات حاکم مدفون بود. به‌ویژه به این مسأله علاقه‌مند بود که چرا سرمایه‌داری این قدر مستعد بحران است. آیا این بحران‌ها، مانند آن‌هایی که او شخصاً در سال‌های ۱۸۴۸ و ۱۸۵۷ شاهدشان بود، ناشی از شوک‌های بیرونی چون جنگ‌ها، کمیابی‌های طبیعی و برداشت‌های بد محصول بودند، یا مشکلی در خود طرز کار سرمایه وجود داشت که باعث می‌شد چنین سقوط‌های مخربی گزیرناپذیر شوند؟ این پرسش همچنان گریبان‌گیر جستار^۲ اقتصادی است. با توجه به وضعیت اسفبار و خط‌سیر گیج‌کننده سرمایه‌داری جهانی از سقوط ۲۰۰۸-۲۰۰۷ به این سو - و تبعات زیان‌بارش بر زندگی روزمره میلیون‌ها نفر - به نظر می‌رسد اکنون لحظه خوبی برای بازبینی چیزی است که مارکس توانست از آن سر درآورد. شاید یافته‌های مفیدی در اندیشه مارکس نهفته باشد که بتواند به روشن کردن گوهر مشکلات دنیای معاصر کمک کند.

افسوس که تلخیص یافته‌های مارکس و تعقیب استدلال‌های پیچیده و بازسازی‌های مفصل او کار راحتی نیست. دلیلش تا حدودی این است که بخش عمده آثار او ناتمام ماند. تنها کسر کوچکی از آثار مارکس در شکلی است که او برای انتشار مناسب می‌دید. مابقی

1. Karl Marx

2. enquiry

در قالب انبوه محسورکننده و پر حجمی از یادداشت‌ها و پیش‌نویس‌ها، تعلیق‌هایی به منظور روشن کردن موضوع برای خود، آزمایش‌های فکری از نوع «اگر این‌گونه کار می‌کرد، چه می‌شد» و انبوهی از ردیه‌ها بر مخالفت‌ها و انتقادات خیالی و واقعی هستند. همان‌طور که خود مارکس تا حد زیادی بر واری انتقادی پاسخ‌های اقتصاد سیاسی کلاسیک به این نوع پرسش‌ها تکیه می‌کرد (جایی که چهره‌های متنفذی چون آدام اسمیت^۱، دیوید ریکاردو^۲، توماس مالتوس^۳، جیمز استوارت^۴، جان استوارت میل^۵، جرمی بنتام^۶ و شمار زیادی از دیگر اندیشمندان و پژوهش‌گران حضور داشتند)، خوانش ما از یافته‌های او نیز در اغلب موارد مستلزم شناخت کافی از آنانی است که او نقدشان می‌کرد. همین حکم در رابطه با تکیه مارکس بر فلسفه کلاسیک آلمانی جهت پروراندن روش انتقادی اش نیز صادق است، جایی که چهره پرابهت هگل^۷ سایه افکنده است و با اسپینوزا^۸، کانت^۹ و انبوهی از سایر اندیشمندان پشتیبانی می‌شود که دامنه‌شان تا یونانی‌ها ادامه دارد (مارکس رساله دکترایش را درباره فلاسفه یونانی - دموکریت^{۱۰} و اپیکور^{۱۱} - نوشت^{۱۲}). اندیشمندان سوسیالیست فرانسوی مانند سن‌سیمون^{۱۳}، فوریه^{۱۴}، پرودون^{۱۵} و کابه^{۱۶} را نیز به این آمیزه اضافه کنید. به این ترتیب، بوم بزرگی که مارکس می‌کوشید شاکارش را بر روی آن ترسیم کند، به طرز رعب‌آوری پدیدار می‌شود.

به‌علاوه، مارکس نه متفکری ایستا بلکه تحلیل‌گری خستگی‌ناپذیر بود. او هر چه از مطالعه فراوانش بیشتر می‌آموخت (نه تنها مطالعه آثار اقتصادسیاسی دانان، انسان‌شناسان و فلاسفه، بلکه جراید مالی و اقتصادی، مباحث پارلمانی و گزارش‌های رسمی)، دیدگاه‌هایش

- | | | |
|----------------------------------|---------------------|-------------------|
| 1. Adam Smith | 2. David Ricardo | 3. Thomas Malthus |
| 4. James Steuart | 5. John Stuart Mill | 6. Jeremy Bentham |
| 7. Georg Wilhelm Friedrich Hegel | 8. Baruch Spinoza | 9. Immanuel Kant |
| 10. Democritus | 11. Epicurus | |

۱۲. این اثر با عنوان رساله دکتری فلسفه (اختلاف بین فلسفه طبیعت دموکریت و اپیکور) با ترجمه محمود عبادیان و حسن قاضی‌مرادی (اختران، ۱۳۸۱) به فارسی منتشر شده است. م.

- | | |
|----------------------------|------------------------------------|
| 13. Henri de Saint-Simon | 14. François Marie Charles Fourier |
| 15. Pierre-Joseph Proudhon | |

از مجموعه آثار آنارشیستی پرودون، کتاب‌های فلسفه فقر: سیستم تضادهای اقتصادی (*Philosophie de la misère*) با ترجمه رضا اسکندری و مالکیت چیست: پژوهشی درباره اصل حق و حکومت (*Qu'est-ce que la propriété*) با ترجمه هومن کاسبی در نشر افکار منتشر خواهند شد. م.

16. Étienne Cabet

را پخته‌تر می‌کرد (یا شاید به قول برخی نظرش را تغییر می‌داد). او خواننده سیری‌ناپذیر ادبیات کلاسیک بود؛ شکسپیر^۱، سروانتس^۲، گوته^۳، بالزاک^۴، دانته^۵، شلی^۶ و دیگران و دیگران. او نه تنها با انبوه ارجاعاتش به تفکر آن‌ها به نوشته‌هایش رنگ و لعاب می‌داد (به‌ویژه در جلد یکم سر مایه^۷، که شاهکاری ادبی محسوب می‌شود) بلکه برای بینش‌های این متفکران درباره طرز کار جهان حقیقتاً ارزش قائل بود و از روش ارائه آن‌ها بسیار الهام می‌گرفت. اگر این مقدار کفایت نمی‌کرد، نامه‌نگاری‌های حجیمی با هم‌قطاران‌ش به زبان‌های متعدد داشت و خطابه‌ها و گفت‌وگوهایی با اتحادیه‌گرایان بریتانیایی یا ارتباطاتی حول وحوش «انجمن بین‌المللی کارگران»^۸ داشت که در ۱۸۶۴ با آرزوهای طبقه کارگر اروپای واحد شکل گرفته بود. مارکس یک کنشگر و جدل‌کننده و نیز یک نظریه‌پرداز، پژوهشگر و اندیشمند تراز اول بود. تنها جایی که او به درآمدی ثابت بیش از همیشه نزدیک شد، زمانی بود که یادداشت‌نویس نیویورک تریبون^۹ بود (یکی از پرتیراژترین روزنامه‌های آن‌زمان ایالات متحده). ستون‌نویسی‌های او در حالی که دیدگاه‌های متمایزش را اظهار می‌داشتند، حاوی تحلیل به‌روز رویدادهای جاری نیز بودند.

در سال‌های اخیر، توفانی از مطالعات جامع درباره محیط شخصی، سیاسی، فکری و اقتصادی‌ای که مارکس در آن قلم می‌زد، به راه افتاده است. آثار مهم جان‌اتان اشپربر^{۱۰} و گرت استدمن جونز^{۱۱} دست‌کم از برخی جهات ارزنده‌اند.^{۱۲} شوربختانه، به نظر می‌رسد هدف آن‌ها نیز این است که آثار عظیم و تفکر مارکس را به‌عنوان محصول معیوب و منسوخ اندیشه سده نوزدهمی به همراه خود مارکس در گورستان هایگیت^{۱۳} به خاک بسپارند. از نظر آن‌ها، مارکس چهره تاریخی جالبی بود، اما دستگاه مفهومی‌اش، حتی اگر زمانی اهمیت داشت، امروزه دیگر چندان موضوعیتی ندارد. هر دوی آن‌ها فراموش می‌کنند که موضوع

1. William Shakespeare

2. Don Miguel de Cervantes

3. Johann Wolfgang von Goethe

4. Honoré de Balzac

5. Dante Alighieri

6. Percy Bysshe Shelley

7. *Capital* (1867)

8. International Working Men's Association

9. *New York Tribune*

10. Jonathan Sperber

11. Gareth Stedman Jones

12. Sperber, J., *Karl Marx: A Nineteenth Century Life*, New York: Liveright Publishing, 2013;

Stedman Jones, G., *Karl Marx: Greatness and Illusion*. Cambridge, MA: Belknap Press, 2016.

۱۳. محل دفن مارکس در لندن، م. Highgate Cemetery.

مطالعه مارکس در سرمایه (سرمایه) بود و نه زندگی سده نوزدهم (که قطعاً درباره اش نظرات زیادی داشت). در ضمن، سرمایه همچنان با ماست، و از برخی جهات حتی سرزنده تر و چالاک تر شده است، در حالی که از برخی جهات دیگر، در عین سرمستی از موفقیت‌ها و زیاده‌خواهی‌هایش، اگر نگوئیم به‌طور روزافزون از کنترل خارج می‌شود، آشکارا بیمار است. مارکس مفهوم سرمایه را برای اقتصادیات^۱ مدرن و نیز فهم انتقادی از جامعه بورژوازی اساسی می‌دانست. با این حال، می‌توان بدون داشتن حتی درکی مبهم از اینکه مفهوم سرمایه مارکس اساساً چیست (اینکه امروزه چطور می‌توان از آن به خوبی استفاده کرد، به کنار) از ابتدا تا انتهای کتاب‌های استدمن جونز و اشپیربر را خواند. به نظرم هر چند تحلیل‌های مارکس از برخی جهات منسوخ به نظر می‌رسند، اما امروزه حتی بیش از زمانی که نوشته شدند، موضوعیت دارند. آنچه در روزگار مارکس فقط در گوشه کوچکی از جهان، نظام اقتصادی مسلط بود، امروزه کل کره زمین را با نتایج و پیامدهای حیرت‌آورش فرا گرفته است. اقتصاد سیاسی در روزگار مارکس نسبت به امروز حوزه بسیار فراخ‌تری برای بحث و جدل بود. از آن پس، حوزه‌ای به‌شدت ریاضیاتی شده، داده‌محور و به ظاهر علمی از مطالعه که «اقتصادیات» نامیده می‌شود، جایگاه نوعی راست‌آیندی (یعنی مجموعه بسته‌ای از دانش به ظاهر عقلانی) - یا علم راستین - را به‌دست آورده است که در آن، برای هیچ‌کسی جز بنگاه‌های حکومتی و شرکتی جایی نیست. اقتصادیات را اینک باور فزاینده به قدرت رایانه (که هر دو سال دو برابر می‌شود) در پردازش، تشریح و تحلیل مجموعه داده‌های غول‌آسا تکمیل می‌کند. از دید برخی از تحلیل‌گران متنفذ، که از حمایت کورپوریشن‌های بزرگ برخوردارند، گویا این امر، راه را برای فن‌آرمان‌شهر^۲ برخوردار از مدیریت عقلانی (برای مثال شهرهای هوشمند) می‌گشاید، آرمان‌شهری که زیر حاکمیت هوش مصنوعی است. فانتزی فوق‌مبتنی بر این فرض است که اگر چیزی را نتوان اندازه گرفت یا فشرد و به نقاط داده‌ای^۳ تبدیل کرد، آن چیز یا نامرتب است یا وجود ندارد. اشتباه نکنید، مجموعه داده‌های بزرگ می‌توانند بی‌نهایت کمک‌کننده باشند، اما حق مطالب

1. economics

2. techno-utopia

۳. مقداری عددی برای اهداف نموداری. م

را در خصوص آنچه باید شناخته شود، ادا نمی‌کنند. به حل مشکلات بیگانگی یا روابط اجتماعی روبه‌وخامت نیز کمکی نمی‌کنند.

معلوم شد که تفسیرهای پیش‌گویانه مارکس درباره قوانین حرکت سرمایه و تناقض‌های^۱ درونی‌شان، یعنی نابخردی‌های بنیادین و زیرین سرمایه، بسیار تیزبینانه‌تر و نافذتر از نظریه‌های کلان‌اقتصادی تک‌بعدی اقتصادیات معاصر هستند که وقتی با سقوط ۲۰۰۸-۲۰۰۷ و عواقب دور و درازش مواجه شدند، چنین عاجز ماندند. تحلیل‌های مارکس به همراه روش متمایز جُستار و شیوه نظریه‌پردازی‌اش برای درگیری‌های فکری ما به منظور به‌فهم‌درآوردن سرمایه‌داریِ زمانه‌ی مان به غایت ارزشمندند. بصیرت‌های او شایسته آن‌اند که با جدیت تمام و به طرز انتقادی دنبال و مطالعه شوند.

پس چگونه باید از مفهوم سرمایه مارکس و قوانین ادعایی حرکتش استفاده کنیم؟ این مهم چه کمکی می‌تواند به ما در فهم محمضه‌های کنونی کند؟ این‌ها پرسش‌هایی‌اند که در این کتاب بدان‌ها می‌پردازم.